

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

البته بحث راجع به اخذ اجرت بر واجبات کمی طولانی شد. لکن سعی ما بر این بوده که اضافه بر خود اصل بحث مطالب دیگری هم در اثناء گفته بشود.

عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی هفت وجه آوردند در بحث اینکه اخذ اجرت نمی شود کرد. ما شش وجه را خواندیم. یک توضیحاتی را هم عرض کردیم.

این وجه هفتم به اصطلاح آخرین وجه، من فقط یک نکته ای را عرض بکنم. وجه پنجم و ششم را خواندیم با جوابش. و حملش کردیم بر فضای قانونی. البته این توجیه ما بود. در حقیقت وجه پنجم و ششم، خوب دقت بکنید من از روزهای اول عرض کردم این نکته را در ذهن باشد، در مبحث اخذ اجرت بر واجبات از دو زاویه، به طور کلی بحث از دو زاویه غیر از حالا آن زوایای که ما گفتیم.

یک زاویه از ناحیه وجوب است که وجوب نمی گذارد. یک زاویه از باب ادله اجاره است اصلاً. ادله اجاره مانع هستند. دقت می کنید؟ اصولاً به طور کلی دو زاویه می شود. یک دفعه این که خود وجوب یک خصوصیتی است که مانع از اخذ اجرت است. یک دفعه نه عقد اجاره درست نیست. از این طرف وارد می شوند. از طرف اینکه عقد اجاره درست نیست. کاری به وجوب ندارد. یعنی عقد اجاره بر وجوب، مشکل را از راه عقد اجاره می دانند.

وجه پنجم و ششم هر دو از ناحیه اجاره است. و وجه هفتم این وجه هفتم هم این از ناحیه اجاره است. پس خوب دقت بفرمایید. غیر از آن جهاتی که من عرض کردم خدمتان که از جهات ثلاثه ای که عرض کردم، یک نکته بحث هم راجع به این قسمت است که ما از این زاویه را مسئله نگاه کنیم یا از آن زاویه؟

ایشان می فرماید و اما السابع، وجه سابع هم این بود که فایده ای بر نمی گردد.

فبان کون الواجب ذا فائدة عائدة الی من وجب علیه، آن باید یعنی وجه هفتم این بود که باید دارای فایده باشد، این چون بر من واجب است، برای آن طرف فایده ای ندارد. ایشان تعبیر کرده بود در اول بحث، ما حکمی توهمه فی کلام بعض الاعلام من ان الایجاب ینبعث عن فائدة عائدة الی من یجب علیه، مثلاً وجوب اداء شهادت یک فایده ای دارد برای این.

فاخذ العوض علی ما يعود نفعه الیه، اگر بخواهد اخذ عوض بکند و فایده اش به خود این شخص برگردد نه به آن کسی که پول را داده، چون این فایده اش به این است که، مثلاً اداء شهادت واجب است، پول می گیرد برای اداء شهادت، خب اداء شهادت چه فایده ای دارد، فایده برای آن که پول می دهد ندارد، اسمش را بگذاریم مستأجر. فایده اش برای اجیر است. این خلاف اجاره است. روشن شد انشاء الله تعالی.

و اما السابع فبان كون الواجب ذا فائدة عائدة الى من وجب عليه، درست این مطلب را قبول داریم که اداء شهادت واجب است و فایده اش هم به همین شخص شاهد بر می گردد، این قبول. اما یک فایده هم برای آن شخص مستأجر دارد، آن که می خواهد به او پول بدهد، آن هم گرفتاری دارد می گوید تو بیا شهادت بده، می گوید من شهادت نمی دهم مگر پول بگیرم، آن پول بدهد گرفتاری او هم حل می شود، قبول داریم این مطلب، واجب فایده اش باید به خود عامل برگردد، مکلف، اما این منافات ندارد یک فایده هم برای شخص دیگر داشته باشد، این چه منافات دارد؟

مثلاً دفن میت بر او واجب است. این یک تکلیفی است بر من. خب تکلیف بر من، بر من مصلحت دارد، این قبول. اما اگر ولی میت آمد گفت آقامیت را دفن بکن، گفت پول می گیرم، این دفن برای من مصلحت دارد چون برای من واجب است، برای آن ولی میت هم مصلحت است، خب میتش دفن می شود. برای او هم مصلحت دارد، چه فرقی می کند؟ برای من هم مصلحت دارد، برای او هم مصلحت دارد.

بله، لامکان بله، لا ینافی ان یکون ذا فائدة عائدة الى المستأجر ایضاً؛ عرض کردیم مستأجر در اینجا مراد استیجار در ابدان است، اصطلاحاً. در ابدان مستأجر کسی است که پول می دهد، عقد می بندد بیا این کار را انجام بده. در مقابلش اجیر است، مثلاً شما پول می دهید به بنا، بیاید بنایی کند، شما مستأجرید او اجیر است. و در اجاره اعیان، جور دیگر است. مستأجر آن کسی که می آید از خانه استفاده بکند، آن طرف مقابلش را موجر می گویند. موجر و مستأجر. آن کسی که اجاره داده خانه اش را در اختیار من گذاشته، پول گرفته عقد قرارداد بسته، به من می گویند مستأجر که در خانه می نشینم، به او می گویند موجر. اما در اجاره ابدان مستأجر آن کسی است که پول می دهد، کار را اجیر را طلب می کند و آن مقابلش هم اجیر است.

پس در اینجا ایشان ذافائدة عائدة الى المستأجر ايضاً وبذل الاجره، پولی که می دهد به لحاظ، تلك الفائدة العائدة الى البازل، این چون می گوید تو الان میت من را دفن می کنی برای من فایده، این پول به این جهت می دهد، این لا بلحاظ الفائدة العائدة الى العامل، نمی آید نگاه بکند بگوید این برای تو واجب است، چون واجب است یک مصلحتی برای تو دارد. الى العامل یعنی من وجب.

فغاية هذا الوجه ان بذل الاجره بازاء الواجب، بذل اجرت به ازاء واجب، بالجهة التي يكون واجب بها غير صحيح، به جهت وجوب صحيح نیست. بله، غير صحيح لا بازاء ذات الواجب، نه به ازاء، خب جواب اينها هم این است که این تفکیک بین ذات است، جهت درست نیست، یکی است اینها مندرک هستند در هم یکی است. لا بازاء ذات الواجب فهو نظير بذل الاجره بازاء المباح بالجهة التي يكون بها مباحاً و هو خلوه عن المصلحة و المفسده فانه ايضاً غير صحيح، البته مباح دو تا است. یکی آن است که شارع جعله مباحاً یا به قول خودشان مباح اقتضائی، یکی اینکه ما دلیل بر حرمتش نداریم. این دو تا یعنی حکم اولی، این دو تا با همدیگر فرق می کنند. و هر دوش احتمالاً اخذ اجرت حتی به ازاء آن جهت هم اشکال نداشته باشد.

و انما يصح بلحاظ الفائدة القائمة بالمباح للباذل و قد عرفت من جميع ما ذكرنا، این هفت وجه و جوابش، انه لا منافاة بين الوجوب بما هو مع اخذ الاجره على الواجب؛ این خلاصه نظر مبارک ایشان در هفت وجهی که ذکر کردند.

عرض کردیم آقای خویی این را تبدیل به هشت وجه کردند و آوردند و خیلی هم از آن جایی است که حالا خلاف قاعده هم هست. حضرت استاد خیلی هم اینجا یک پنج شش سطری هم تقریباً رجز خوانی فرمودند که علما وجوه زیادی گفتند و اینها هیچ به درد نمی خورد و اینها هیچ اساسی ندارد و الی آخره. آیه (فأما الزبد فيذهب جفاء) این مثل زبد می ماند، مثل آن کف دریامی ماند، علم نیست، کف آب است، این عمل نیست و ... عرض کردم یک دفعه دیگر هم مطلب ایشان را خواندیم. مناسب شأن ایشان نیست این جور تعبیر کردن.

س: شارع جعله مباحاً داریم دیگر؟

ج: بله، اباحم الله، داریم جعل مباح هم داریم.

خیلی از موارد که تصویر شده هذا مباح، هذا مطلق،

س: شارع حکم می کند که این ...

ج: بله، شارع حکم می کند.

.....
عرض کنم خدمتان که این راجع به این قسمت.

اما یک خلاصه ای چون ما حالا فکر کردیم بگذاریم چون روی کلمات مرحوم آقای آشیخ محمد حسین هستیم، این کلمات تمام بشود، آن وقت وارد بحث های اساسی بشویم.

عرض کنم که اگر بخواهیم این هفت وجه یا هشت وجه یا کمتر یا بیشتر، همه را با هم جمع بکنیم و به یک لغت اصولی و قانونی مطرح بکنیم. این مطرح قانونی اش سابقاً هم عرض کردیم، حالا از یک زاویه دیگر می خواهم عرض بکنم. اگر بخواهیم به حسب مصطلح که این نکته را می خواهم امروز یک مقداری عرض کنم بعد انشاء الله توضیحاتش شاید به یک مناسبتی بیشتر عرض بکنم.

آن نکته اساسی این است، یعنی این یک حرفی که مرحوم آشیخ محمد حسین یا آقای خویی نفرمودند اینجا، آن نکته این است که ما در قرآن مثلاً حالا به عنوان یک متن قانونی (ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا)، یعنی ادای شهادت واجب است. این یک متن قانونی، یک ماده قانونی. یک ماده قانونی داریم اوفوا بالعقود، این هم یک ماده قانونی. صحبتی که هست آیا این دو تا با هم تنافی دارند یا ندارند؟ اصلاً این دو تا چه نسبتی با هم دارند؟ آن صحبت اصلش این است. خلاصه حرف آشیخ محمد حسین مرحوم اصفهانی و مرحوم آقای خویی خلاصه اش این است که اینها ربطی به هم ندارند. اوفوا بالعقود جای خودش است، لا یأب الشهداء هم جای خودش است. نه تخصیص می زند، نه تعارض دارد، نه عموم و خصوص من وجه است، نه تباین است، هیچی نیست. لذا ایشان می گوید واجب بما هو واجب اخذ اجرت بر آن نمی شود کرد، اما واجب بازاء ذات واجب می شود کرد.

پس اوفوا بالعقود برای من ادای شهادت واجب است، ولا یأب الشهداء خوب دقت کردید، این آیه به من می فرماید به اینکه شما کتمان شهادت نکنید، این کتمان نیست، اداء شهادت، شما بروید اداء شهادت بکنید. بگویم اداء شهادت واجب، اما آن آیه هم می گوید اگر شما عقدی بستید وفا بکنید. این دو تا با هم ربطی ندارد. من می آیم عقد می بندم برای اینکه بیایم اداء شهادت کنم، با طرف مقابل عقد می بندم، قرارداد می بندم که من این قدر پول می گیرم می آیم شهادت می دهم. من به لحاظ لا یأب الشهداء پول نمی گیرم، به قول این وجه هفتم حالا، مثلاً بقیه وجوه را همین طور حسابش بکنیم. یا آن اداء شهادت ملک نمی شود، وجه های قبلی، سلطنت نمی شود، سیطره نمی شود، حرفهایی که خواندیم و گذشت. روشن شد نکته فنی؟

تمام این وجوه سبعة یا وجوهی که مرحوم استاد دارند، الان برای شما بحث سر این است، فکر می کنم خودتان خیلی راحت می توانید نتیجه گیری بکنید. یک متن قانونی داریم ولا یأب الشهداء، یک متن قانونی داریم اوفوا بالعقود، بین این دو متن چه نسبتی است؟ مثلاً

.....
اوفوا بالعقود مگر جایی که واجب باشد، تخصیص. یا اصلاً جایی که واجب بود تخصیصاً خارج است. عرض کردم در کلمات قدمای اصولیین چه سنی چه شیعه، بیشتر متعارف این بود یا تخصیص یا تخصص. اصلاً این موردش خارج است اوفوا بالعقود لا یأب الشهداء را نمی گیرد. اصلاً لا یأب الشهداء مشمول اوفوا بالعقود نمی شود. یا تخصیصاً

دو نکته هم بعدی ها اضافه کردند، ورود و حکومت.

بگویم وقتی شارع گفت و لا یأب الشهداء، فرق بین ورود و حکومت را، چون این اصطلاح است، اگر مثلاً گاهی در همین کتب قبلی ها مخصوصاً قبل از شیخ گاهی می گوید وارد علیه، حاکم علیه، حاکم را گفتند به معنای تخصیص، لکن اصطلاح این است. اگر به مجرد تعبد یک موضوعی از دلیل دیگری خارج شد، این اسمش ورود است. اگر به مجرد تعبد خارج نشد، احتیاج به تنزیل داشت، اسمش حکومت است. این فرق بین ورود و حکومت این است.

اگر آمد گفت شکک لیس بالشیء این حکومت است، لذا لا تنقض الیقین بالشک، ببینید، بعد در قاعده تجاوز می گوید شکک لیس بالشیء. مرحوم آقای خویی و مرحوم نائینی و عده ای قائل به حکومت شدند. قدمای اصحاب غالباً قایل به تخصیص هستند. چون این طور می گوید لا مثلاً شما الان در حال سجده شک می کنید در رکوع، خب اگر بخواهید استصحاب جاری کنید، استصحاب عدم رکوع دیگر، چون شما قائم که بودید، حمد و قل هو الله که خواندید که، رکوع که نبوده استصحاب عدم رکوع می کند. اما قاعده تجاوز می گوید نه، بلا قد رکع، شما رکوع انجام دادید رد شو، این بحث بینشان پیش آمده، چرا شما اینجا قاعده تجاوز را می گیرید اما قاعده استصحاب را نمی گیرید؟ این سوال.

جوابی که مشهور قدما دارند تخصیص بود. چرا؟ سر نکته، لا تنقض الیقین بالشک، بعد می گوید انما الشک فی شیء لم تجزه فاذا جزته فشکک لیس بالشیء، ببینید، این شکک لیس بالشیء می آید در لا تنقض الیقین بالشک تصرف می کند. نتیجه این می شود لا تنقض الیقین بالشک مگر بعد از تجاوز محل، این طور می شود دیگر جمعش که می کنیم این طور می شود.

مرحوم آقای خویی و عده ای از اعلام می گویند این تخصیص نیست، چون گفت لا تنقض الیقین بالشک نگفت الا، این در حقیقت شارح است، حکومت است، این تنزیل است، این می آید تصرف می کند، می گوید اصلاً شک نیست، یعنی در حقیقت می آید شرح می دهد، لا تنقض الیقین بالشک، آن شکی که در تجاوز نباشد، چون می گوید شکک لیس بالشیء این اسمش حکومت است. اما اگر آمد مثلاً گفت لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فی ما یرویه عنها ثقاتنا، کسی حق ندارد شک بکند در آنچه که روایت گفته، ببینید، کسی حق ندارد

شک بکند، آن وقت آیه قرآن هست (ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً) ببینید تا آمد گفت شک نکن، یعنی ظن نیست. این ورود است. فرق بین ورود و حکومت این است. اگر به مجرد تعبد یک موضوع برداشته شد این می شود ورود. اگر به مجرد تعبد برداشته نشد، احتیاج به تنزیل داشت اسمش می شود حکومت. این فرق را آقای خویی هم در آخر مباحث استصحاب دارد.

می گویم چون اینها، مثلاً در کتاب جواهر خیلی جاها حاکم دارد، می گوید حاکم، مرادش تخصیص است. آن وقت برنامه شان به این است که ما چهار تا شده، این کاری است که مخصوصاً معروف است می گویند شیخ انصاری به حاج حبیب الله رشتی گفته بود شش ماه باید بیایی تا معنای حکومت را برایت بگویم، نمی دانم حالا راست است یا دروغ. این یک معنای جدیدی است، یعنی یک نحوه جدیدی از بیان نسبت به دو دلیل است. و الا قبلاً این دو تا بود، تخصیص و تخصص. و لذا این اصطلاح حکومت را آورده الان سنی ها ندارند، چون می گویم همیشه این را خوب بدانید که وقتی وارد صحبت با سنی ها و غیر سنی ها می خواهید بشوید، بدانید خلأ سلاح آنها، چون آنها این اصطلاح را ندارند، این اصطلاح را ما درست کردیم از زمان یک دویست سالی است در حوزه های ما آمده، می گویم حتی اول هم حاکم به معنای تخصیص بود، حاکم یعنی تخصص، دیگر الان حکومت را جدا کردند. مخصوصاً که مرحوم آقای نائینی تفصیل دارد حکومت یا به نحو توسعه است، یا به نحو تضییق است، یا حکومت واقعی است یا حکومت ظاهری است. چهار قسم اقسام، البته ما ظاهری را قبول کردیم، واقعی را با ایشان قبول کردیم. حالا توضیحاتش را انشاء الله در اوایل بحث تعارض عرض می کنیم.

علی ای حال کیف ما کان این زیاد شد. آن نکته اساسی روشن شد نکته چیست؟

نکته اساسی از این چهار تا از این چهار تا بین اوفوا بالعقود و بین لا یأب الشهداء کدام یکی است؟

س: این قبل از مرحوم صاحب جواهر این بحث مطرح بود؟

ج: این صورت نه، شاید در بعضی از عبارات محقق کرکی و اینها آمده، و الا مطرح نبود نه.

به این صورتی که الان عرض می کنم نه. از شیخ زمان شیخ به بعد مطرح شده، البته الان هم هستند بعضی معتقدند که حکومت همان

تخصیص است، هیچ فرقی نمی کند. یک نوع تعبیر است فقط.

س: یعنی در واقع از ابداعات شیخ نیست این.

ج: عرض می‌کنم از زمان شیخ دیگر رسماً در حوزه‌ها جا افتاده است. یعنی به این معنا. چون مرحوم شیخ یک مطالبی را فرمودند، بعد این مطالب توسط مخصوصاً آفاضلیا و مرحوم نائینی و در درجه اول نائینی خیلی تنقیح شد، ما اسم شیخ رامی بریم به خاطر تنقیح بعدی، چون این به صورت خیلی دیگر رسمی در حوزه، هستند الان هم بعضی می‌گویند نه بابا حکومت با تخصیص یکی است، هیچ فرقی نمی‌کند. فقط تخصیص یک نوع لسان آمریت دارد، حکومت یک نوع لسان مثلاً ملاطفت دارد، کمی تند نیست. یک دفعه می‌گوید لا تکرم العلماء الا الفساق، این یک نوع آمریت است. یک دفعه هم می‌گوید اکرم العلماء و العالم الفاسق لیس بعالم، خب یک مقدار با احساسات و عواطف نزدیک‌تر است. جنبه‌های عاطفی و احساسی دارد. جنبه قانونی ندارد به لحاظ قانونی فرقی نمی‌کند. حالا بحثش جایش اینجا نیست انشاء الله در وقت خودش.

سوالی که الان مطرح است این است که می‌توانیم فکر بکنیم. آن وقت در اینجا هفت وجه مرحوم آقای آشیخ محمد حسین آورده بود. حقیقت این هفت وجه این است یعنی می‌خواهد بگوید این دو تا آیه با هم ناظر هستند. آن وقت اینجا که با هم ناظر باشند اشکال از کدام طرف است؟ چهار وجه می‌گوید اشکال از لا یأب الشهداء است، این سه وجه اخیر می‌گوید اشکال از راه اوفوا بالعقود است. روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

یعنی چهار وجه که آورد نتیجه چهار وجه این است که لا یأب الشهداء نمی‌شود طبیعت لا یأب الشهداء آن وقت این نکته‌ای که در کلمات اینها مغفول شده، همان جنبه لفظی بحث است. یعنی آقای خویی و مرحوم آقای اصفهانی اصرار دارند این دو تا با هم هیچ تنافی ندارند. ناظر به هم هم نیستند. لا یأب الشهداء جای خودش است، اوفوا بالعقود هم جای خودش است. بر شما واجب است ادای شهادت، اگر هم عقد بستی عقد اجاره بستی به آن هم عمل بکن. هیچ تنافی با هم ندارند، چه تنافی با هم دارند. خوب دقت بکنید.

دو تا ماده قانونی است هیچ تنافی ندارند. نه تخصص است، نه تخصیص است، نه ورود است نه حکومت. این در آن ذهنیتی که هست.

آنوقت در حقیقت اگر مطالب چهار تایی اول باز دو تایش مخصوصاً، در حقیقت ما باید یک بحث جدیدی را بکنیم. یعنی در حقیقت لذا عرض کردیم بحث با مرحوم آقای اصفهانی یا مرحوم آقای خویی یک نکته جدیدی دارد و آن اینکه لازم نیست نسبت بین دو دلیل دائماً یکی از نکات چهارگانه باشد. ممکن است یک راه دیگری هم باشد که یک دلیل آن دلیل دیگر را نفی بکند. لکن هیچ کدام از اینها نباشد. ما اسمش را چه گذاشتیم؟ یک: روح قانونی، روح قانونی. این چهار وجهی که آمد که نمی‌دانم وجوب یعنی مثلاً مجانی باشد، وجوب یعنی ملک، وجوب یعنی ... اینها این روح قانون است این چهار وجه. این نکته را خوب دقت بکنید. یعنی در حقیقت این نکته‌ای که در

این وجوه چهارگانه گفته شد، بر می گردد به روح قانونی، طبیعت وجوب این است. شما نیاید به لحاظ لفظی لا یأب الشهداء را با اوفوا بالعقود مقایسه بکنید. مفاد لا یأب الشهداء یعنی اداء الشهاده واجب، این وجوب معنایش این است که دیگر شما سیطره ندارید که عقد رویش ببندید، معنای روح قانونی اش این است.

آن نسب را حساب نکنید، نه تخصیص هست، نه تخصص هست، روشن شد؟ نه حکومت است نه ورود. هیچ کدام نیست. و این تصادفا بحث خوبی است من از این زاویه مطرح کردم. یعنی ممکن است شما اضافه بر آن دو نکته بر آن چهار نکته بگویید ما اضافه بر آنها، لسان دودلیل را هم به این جهت ملاحظه می کنیم. به لحاظ روح قانونی که حاکم است. یعنی وقتی وجوب آمد، این وجوب است که دیگر نمی گذارد جلوی اوفوا بالعقود، و الا مشکل ندارد. طبیعت وجوب این جور است. نه اینکه از ناحیه لفظی این دو تا با همدیگر تخصیص داشته باشند. نه، این وجوب است، چرا، حالا چرایش باز انشاء الله بعد عرض می کنم.

نکته دوم، این باز به نظر ما از نکته اول قوی تر است. و آن نکته این است که نه ما غیر از روح قانون یک فضای قانونی داریم. آن فضای قانونی این دو تا را با هم جمع نمی کند، نه روح قانون. ما یک فضای قانونی داریم، این فضای قانونی اقتضای این فضای قانونی این است. اقتضای این فضای قانونی این است که این دو تا با همدیگر نمی شوند.

حالا آن فضای قانونی را من چند بار عرض کردم حالا توضیح بدهیم. اگر این روشن شد خوب دقت بکنید. این را می خواهم بعد توضیحش را چون امروز کمی طول می کشد. ببینید اضافه بر این که ما نحن فیه را حل می کند، اصلا می آید در ادله روایت هم تصرف می کند. خوب این دقت را بکنید. دو تا مطلب هست یکی ما نحن فیه را حل می کند یکی ادله.

این روح فضای قانونی می گوید خود قوانین یک فضای خاصی دارند، باید با همدیگر یک انسجام پیدا بکنند. این ربطی به حکومت و تخصیص ندارد. ببینید شما در لا یأب الشهداء اذا ما دعوا، طبیعت این طبیعت اعتبارات قانونی است. یعنی اعتبارات قانونی چیزهایی است که از حدود مکلف خارج است، لذا معروف است که مکلف حق جعل و تشریع ندارد. راست هم هست. مکلف بما هو مکلف حق جعل ندارد. اما اوفوا بالعقود یک فضای دیگری است بر می گردد به جعل های مکلف، به التزامات مکلف، این دو تا عالم است. پس یک عالم بر می گردد به جعل قانون، قانون چه جعل می کند؟ ادای شهادت واجب، شما شاهد بودید که این آقا مثلاً قذف کرد نستجیر بالله شخصی را، حالا رفته دادگاه شکایت می کند، شما باید شارع می گوید واجب است شهادت بدهی، شما حق جعل ندارید، حق نفی هم ندارید. این جعل الهی است. جعل قانونی حالا اینجا الهی یا قانون بشری مطلقا. اما اوفوا بالعقود، عقود چیست؟ عقود قرارداد شخصی

است، چون طبق اولی آنچه که شما می خواهید قرارداد بکنید درست نیست، اگر بنا بشود در جایی شما قراردادتان درست باشد، باید شارع و قانون امضاء بکند، خوب دقت بکنید، این قانون است که باید امضاء بکند. چون اصل اولی شما حق قرارداد ندارید، حق جعل ندارید. مثلاً این کتاب قیمتش هزار تومان است، شما می خواهید بگویید پانصد تومان، بعتک الکتاب به پانصد تومان، می گویند حق جعل ندارید، قیمتش هزار تومان است. قیمتش هزار تومان است، به پنج هزار تومان فروختید، می گوید آقا قیمت کتاب هزار تومان است، به شما می فروشم پنج هزار تومان که خیار غبن هم در آن نباشد به اصطلاح. آن وقت اوفوا بالعقود چه می گوید؟ می گوید اگر تو آمدی در حد یک قرارداد با یک طرف بستی من این را امضاء می کنم، خوب دقت بکنید، پس این طبیعت قانونی اش قرارداد شخصی است. خوب دقت کردید؟ طبیعتش این است.

این نکته لفظی نیست، آن طبیعتش اعتبار قانونی است. این طبیعتش قرارداد شخصی است. آن وقت یک روح قانونی داریم هیچ وقت نباید قرارداد شخصی بیاید در حدود اعتبار قانونی، نمی شود قرارداد شخصی، هیچ قانونی، اختصاص به این ندارد، هیچ قانونی اجازه نمی دهد شما با قرارداد شخصی بیایید قانون را بردارید. نمی شود چنین کاری کرد دیگر قانون لغو می شود. پس قراردادهای شخصی روی این اعتبار روح قانونی محدود می شود، طبیعتاً محدود می شود. اعتبارات شخصی و قراردادهای یا التزامات شخصی اینها محدودیت پیدا می کند. این فضای قانونی اقتضای این می کند که قراردادهای شخصی در جایی که اعتبار قانونی است نیاید. دقت کردید؟ این جوری جمع بکنیم. این دیگر اسمش حکومت نیست، یک چیز جدیدی است. این اسمش تخصیص نیست، این اسمش ورود نیست.

ما در بحث همان قاعده تجاوز چون عرض کردم معروف و مشهور بین علماء تخصیص است، از معاصرین هم بعضی تخصیص قبول کردند با یک بیان خاصی. البته خب باطل است بحث تخصیص باطل است. مثل آقای خویی و مرحوم آقای نائینی حکومت قبول کردند، به آن معنا، شاید نادری قائل به ورود شدند. طبق مصطلح درست نیست انصافاً مصطلح ورود شاملش نمی شود.

ما عرض کردیم طبق این تصور ما طبق تصور فضای قانونی، از ورود هم بالاتر است این، نه اینکه ورود است. از ورود هم بالاتر است. آنجا این توضیح را دادیم. این را خوب دقت بکنید. البته من یک توضیحی قبل از این بدهم بعد وارد آن بشوم.

بینید در این روایت در عده زیادی از علما سنی شیعه دریا مستقلاً یا در ضمن ابیحات، متعرض بحث قاعده المومنون عند شروطهم شدند. همین در مکاسب شیخ هم بحث خیارات دارد دیگر، بحث خیارات به مناسبت ایشان رساله، من فکر می کنم رساله شروط شیخ جداگانه نوشته، آنجا شیخ آورده خیار شرط به اصطلاح به عنوان خیار شرط. و الا آن رساله در شرح حقیقت شروط است، و عده ای هم

کتاب نوشتند خب خیلی هم قواعد فقهیه نوشتند. معروف است قاعده شروط، می گویند ربع فقه خمس فقه بر آن بنا شده است. قاعده معروفی است.

آن وقت معروف هم در السنه شان این است که مواردی تخصیص خورده که شرط به آن واجب نیست. یکی مخالف با کتاب و سنت. یا محلل الحرام و محرم الحلال، چون در خود روایت ما هم دارد، روایت اهل سنت هم دارند عن رسول الله (ص)، معروف روایت اهل سنت عن رسول الله (ص) المومنون عند شروطهم، این معروفشان است. عرض کردم کرارا و مرارا عده ای از بزرگان حدیث اهل سنت این را قبول نکردند. با اینکه مشهور است اسانید فراوانی هم دارد نزدشان، قبول نکردند حتی مثل ابن حزم، که این را قبول نمی کنند حدیث را مردود می داند، باطل می داند، بخاری، مسلم، علی ای حال وارد بحثش نشوم.

بزرگان حدیث اهل سنت المومنون عند شروطهم را قبول نکردند، ما داریم حدیث صحیح است، نزد ما صحیح السند است. این آشنا بشویم برای اختلاف ما با آنها. آنها در چه فضایی هستند و ما در چه فضایی؟

در روایات ما الا شرط احل حراماً هم داریم. آنها هم دارند روایتی از رسول الله (ص) الا شرطاً احل حراماً. در صلح هم داریم، الصلح جائز بین المسلمين الا صلحاً احل حراماً او حرم حلالاً، این توضیحاتش را انشاء الله در محل خودش باید عرض بکنیم.

س: ۲۹:۲۰

ج: ما نبوی هست و امام صادق (ع)، علوی اش الان در ذهنم نیست. آن که الان در ذهنم هست از امام صادق (ع)، به نظرم عبدالله بن سنان باشد حالا نگاه کنید. به نظرم این روایت عبدالله بن سنان سندش صحیح است. عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام علی ما ۲۹:۳۵ حالا نمی دانم اشتباه نکرده باشم.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بکنید. علمای ما این را تخصیص گرفتند. متعارف هم هست دیگر الان در کتب هم نوشتند که شرط است. طبق این تصویری که ما کردیم تخصیص نیست، این همین فضای قانونی است. ولذا تخصیص نزده شارع. خوب دقت بکنید. گفتم اضافه بر اینکه ما نحن فیه روشن می شود بعضی از ادله ای که الی الان مواردی که الی الان در فقه به عنوان مسئله تخصیص مطرح کردند آنها هم مشکل پیدا می کنند.

این الا شرط احل حراماً او الا صلحاً، چون هم شرط و هم صلح هر دواز اعتبارات شخصی هستند. مثلاً می گوید من مصالحه کردم این کتاب را به پنج هزار تومان، قیمتش هم دو هزار تومان است. خیلی خب التزام شخصی است. بیع هم همین طور، عقود هم همین طور،

.....

شروط هم همین طور، نذر هم همین طور، نذر هم جزو التزامات شخصی است دیگر. شما می گوید لله علی که این کار را انجام بدهم، این که شارع واجب نکرده، شما واجب کردید. شما که حق جعل ندارید، لذا خوب دقت کنید، ادله نذر مفادش این است، من می آیم این التزام تو را قبول می کنم. تو گفتی من بر خودم قرار دادم که نماز شب بخوانم امشب واجب باشد، آن هم قبول می کنم، این قبول می کنم یعنی اگر شارع امضاء نکند وفای به نذر که واجب نیست، چون آن جعل است، یک نوع اعتبار است، مکلف بما هو مکلف حق اعتبار ندارد. خوب دقت کردید؟ روشن شد؟

این جعل و اعتبار لا نذر فی معصیه، روایت داریم لا نذر فی معصیه، این تخصیص نیست. الا شرطاً احل حراماً، این تخصیص نیست، الا صلحاً احل حراماً تخصیص نیست. الان در کتب ما به عنوان تخصیص مطرح است دیگر. لکن با این تقریبی که من عرض کردم آنها هم تخصیص نیستند. آنها در حقیقت همین فضای قانونی است.

س: یک نوع تنبیه است به اصطلاح

ج: حالا تنبیه یا و لذا اینها شواهد می شود که اصولاً در این شریعت مقدسه همین فضای قانونی معتبر شده، چون آقا فرمودند که شواهد نقلی هم داریم بر این مطلب یا نه؟ اینها را آقایان تخصیص گرفتند، تا الی الان. بعد من مثال های دیگر هم انشاء الله می زنم که اصلاً کلاً در ذهن آقایان تخصیص است که می گوئیم آن هم تخصیص نیست. البته شاید شما اشکال بکنید خب خیلی از باب عام و خاص عوض می شود، خب بشود، حالا چه ثم ماذا. اصلاً اینها تخصیص نیستند، این همان فضای قانونی است. یعنی شما نذر می کنید اما نذر شما محدود است، شما می توانید نذر کنید خلاف قانون، نمی توانید با نذر قانون را بردارید. نذر می کنم من شراب بخورم، این چه نذری است خب؟

س: دلیل ارشادی می شود در واقع

ج: ارشادی به قول شما، یا بگوئیم نه، می خواهد نشان بدهد که در احکام شریعت روح قانون حاکم است، فضای قانونی حاکم است. چون من عرض کردم اگر شریعت را رابطه عبید و مولا بگیریم، آن فضای قانونی ندارد، مولا است هر چه می خواهد بگوید. اینها شاهد بر این است که در شریعت فضای قانونی را مراعات کرده است.

مثلاً در همین نذر، عرض کردم یک روایتی است این در متون مختلفی دارد، در جلد هفت الغدير به یک مناسبتی آورده است. این را چند بار عرض کردم، یک زنی آمد نزد پیامبر (ص) گفت یا رسول الله (ص) نذر کردم در مقابل شما دف بزنم، تار و تَبُور بزنم، حضرت

فرمودند اگر نذر کردی اشکال ندارد، اگر نذر نکردی نه زن. خب این معنایش این است که با نذر می تواند معصیت الهی را انجام بدهد. خب این معنایش چیست؟ یعنی معنایش مولا است، یک دفعه می گوید نکن، تار و تبور زن، یک دفعه می گوید بز، معنایش این است دیگر خب.

این همان که گفتم فضای قانونی نیست. البته فضاهای دیگر هم دارد. روایت دارد که حضرت فرمودند زن، اما یک متنش این است. چون چند تا متن دارد این حدیث در اهل سنت، یک متنش این است که اگر ان کنت نذرتی بعد اشکال ندارد که آن هم بعد دف زد در مقابل پیامبر (ص).

علی ای حال کیف ما کان پس ببینید آن نذر لا یمین فی قطیعة رحم، اینها تخصیص نیستند. قسم می خورد که من با برادرم کاری نداشته باشم. خب این تخصیص، شما حق ندارید با قسم قانون بردارید. خوب دقت بکنید. چون نذر، یمین، عهد، بیع، عقود، شروط، نمی دانم عهد، تمام اینها حد و حدودش شخصی هستند، تمام اینها، یک انسجام قانونی. شما در امر شخصی من مقنن به شما اجازه می دهم تا جایی که به قانون برخورد نکند. و این یک فضای قانونی درستی هم هست. اصولاً این مطلب قابل قبول است. یعنی جای شک نیست این مطلب. در فضای قانونی اعتبارات، پس اوفوا بالعقود نسبتش با لا یأب الشهداء روشن شد؟ این نسبت را آن نسب اربعه که معروف است نگیرید. این روی فضای قانونی معنا بکنید. سرکار این است.

می گوید من نذر را به شما اجازه می دهم، اما لا نذر فی معصیة، و الا شما بیاید با معصیت نذر شراب خوردن بکنید، شما بیاید با عقد خرید و فروش محرّمات بکنید.

س: باب رجاء که بسته نیست.

ج: در حرام؟

س: نه در حرام، شارع نهی کرده باشد از روزه گرفتن...

ج: باز هم رجاء بگیرد با نهی شارع

خب معلوم می شود اختلاف مبنایی با هم داریم، فایده ندارد این بحث ها.

علی ای حال دقت فرمودید چه شد؟ پس بنابراین این راهی را که مرحوم آقای اصفهانی، تقریباً شبیه این بحث را مرحوم آقای ایروانی هم دارد اما نه به این توضیحی که من عرض کردم. ایشان فقط همین مقدار دارد که بین اوفوا بالعقود با ادله واجبات، اسم نمی برد، من مثال زدم و توضیحش را عرض کردم. پس خلاصه حرف آقای خویی چیست؟ اوفوا بالعقود با لا یأب الشهداء با هم نسبتی ندارند.

س: این مبتنی بر این که بر اساس نظام قانونی بپذیریم دیگر ۳۵:۵۱

ج: بله، ظاهرش ما خواندیم در عبارت مرحوم آقای اصفهانی، ظاهراً در ذهن ایشان رابطه عبد و مولا هست. از مجموعش این را در آوردیم. این رابطه عبد و مولا ملاحظه شده است.

علی ای حال روشن شد چه می خواهم عرض بکنم؟ پس در حقیقت تا اینجا تمام این بحثی که خواندیم، اگر مرحوم آقای اصفهانی جمع و جورش می کرد، به جای این اصطلاحات فلسفی، اصطلاح اصولی، من معتقدم هر بحثی را همان وضع خودش را باید ببینیم. این بحث فقهی را اگر بخواهیم زاویه فقهی بدهیم، زاویه فقهی اش این است.

نسبت بین اوفوا بالعقود و لا یأب الشهداء چیست؟ این را بنشینید فکر بکنید، خودتان هم بنشینید فکر بکنید. خلاصه حرف آقای اصفهانی و مرحوم آقای خویی و افرادی که این مسلک را دارند، اینها با هم ربطی ندارند، به هر دو می شود عمل کرد.

اداء شهادت بر شما واجب، می توانید از طرف هم پول بگیرید، بگویی آقا پول بده تا بیایم شهادت بدهم. عقد قرارداد با او ببندی، اجاره، عقود در اینجا عقد اجاره. هیچ فرقی با هم هیچ ربطی هم با هم ندارد.

آنوقت آن نسبت هایی که خواندیم تا حالا اینها سعی می کردند ربط را بدهند به روح قانونی، یعنی وجوب این طبیعت را دارد. این طبیعت، فضای قانونی به وجوب نگاه نمی کند، می آید سنخ قوانین را با هم بررسی می کند. آن فضای عام را نگاه می کند. می گوید در این فضای عام اگر بنا بشود یک اعتبار شرعی باشد، یک اعتبار شخصی باشد، خوب دقت بکنید، یک التزام شخصی باشد، روشن شد؟ این التزام شخصی در محدوده اعتبار شرعی نمی گنجد. لذا مرحوم نائینی، ببینید نائینی دقت کنید، نائینی این مطلبی را که من عرض می کنم آورده، مرحوم آقای خویی یا مرحوم آشیخ محمد حسین یک طرفش را قبول کردند. نائینی می گوید اگر جایی التزام شرعی آمد، خوب دقت کنید، نمی تواند امر شخصی بیاید، التزام شخصی بیاید، التزام شخصی یا حرام است یا واجب است. لذا ایشان می گوید پول در مقابل حرام می شود گرفت نه در مقابل واجب. پول نه در مقابل حرام...

مرحوم آقای خویی می گویند بله، پول در مقابل حرام قبول، آنجا نمی شود گرفت. این توجیه روشن شد برایتان؟ و به نظر من می آید با اینکه خود مرحوم نائینی این راه ما را نرفته، به نظر من می آید کلام مرحوم نائینی خیلی قانونمندتر است یعنی با روح قانون و انسجام قانونی بیشتر می سازد. آن نمی آید روی حرمت حساب بکند. می آید روی الزام. اگر شارع الزام کرد، دیگر در جایی که شارع الزام کرده، شارع شما را مقید به مراعات التزام شخصی تان نمی کند. سوال این است.

نائینی می گوید هر جا که شارع الزام کرد، روشن شد؟ نائینی هم واقعاً یکی از مغزهای قانونی است، یعنی واقعاً عرض کردم بعضی افرادی هستند که تماماً با دین مخالف هستند، در بحث مشروطه است یکی از آنها چند تا کتاب نوشته مشروطیت و اینها، نوشته ما در دوران مشروطیت هیچ کتابی در تفسیر و توجیه مشروطیت به خوبی کتاب نائینی نداریم. با اینکه این همان وقت ها مثلاً همان مجله حبل المتین از هند و خارجی ها و نمی دانم انگلیس و غیره این همه نوشتار راجع به مشروطیت بود، ایشان می گوید بهترین تحلیل راجع به مشروطیت در آن زمان، همان است که مرحوم نائینی نوشته است. خیلی مغز قانونمندی دارد و انصافاً هم خیلی قوی نوشته است. انصافاً در حد خودش، البته من همه کتاب را نخواندم، قسمت هایی را دیدم. خیلی مغز روشن دقتی دارد انصافاً حق يقال. یک وقتی هم عرض کردم حالا نمی دانم چون آقای بجنوردی گاهی اوقات مثلاً شاید مبالغه، یک وقتی با هم صحبت می کردیم با مرحوم آقای بجنوردی قدس الله نفسه، آقای بجنوردی بزرگ صاحب قواعد، صحبت این شد که مثلاً آفقه فقهای شیعه مرحوم آقای محقق حلی است. ایشان گفت به نظر من اعلم علمای شیعه از عهد معصومین (ع) تا حالا نائینی است. ایشان اعتقادشان این بود که مرحوم نائینی، انصافاً تحلیل ها و دقت های ایشان هم دقیق است و هم خیلی عرفی انصافاً. به نظر من می آید خیلی عرفی است.

مرحوم نائینی می گوید اگر جایی الزام قانونی آمد، دقت بکنید، این دیگر نمی تواند التزام شخصی آنجا قبول بکند برایتان. نمی تواند التزام، یعنی اوفوا بالعقود در الزامات قانونی نمی آید دیگر. اوفوا بالعقود امضای التزام فردی است، شخصی است. اگر جایی الزام آمد چه به نحو وجوب چه به نحو حرمت.

مرحوم آقای خویی می فرمایند نه، به نحو حرمت قبول داریم. الزام کرد که نفی بشود قبول داریم. اما الزام کرد موجود بشود، این منافات با اوفوا بالعقود ندارد.